

با من بیا به نیمه‌ی تاریک خنده‌هام
با من که شاعرانه‌ی سنگ و پرنده‌هام
... آتش فشان سینه‌ی دریارونده‌هام



صفحه شعر و داستان بهدین اروند | با من بیا

هم مستزاد موی تو بر شانه‌ات کنار
هم شطحیات شاعر دیوانه‌ات کنار
از لای رخت عید که خنجر چکیده و
عیدانه‌ات کنار
... با واژگان تازه تو را کشف می‌کنم

درهیچی از بزرگ
در خوابگرد صاعقه / پیش از طلوع گرگ
خناق در گوی دو ریواس ریختند
دیدم که مست پای تو هم یاوه یافتند
هم تاس ریختند

گفتی به یاد باش!
من را چنان " ظرافت اندوهگین صبح بر دانه‌ای شکر "
چون مادیانِ مد که به دریاچه‌ی خزر

چون شهرهای دور و به جا مانده از سفر
چون حدس کودگانه‌ی یک سایه پشت در
چون وعده‌گاه کور دو دریاچه‌ی خواهر، به یاد باش

اینک به نام خاک و خداوند و خون و عار
آری به نام یار:

شعری نثار حضرت اشعار بی‌گدار
هم واژگان فاسد و بیگانه‌ات کنار
هم بی‌نشانگان الفبانه‌ات کنار
...مشیان‌ات کنار
با من بیا به نیمه‌ی تاریک آرزگار
با من کنار دار
...پروردگار زنده‌تری خلق می‌کنم:

دردا که برنگردمت و رو به غم کنی
یا در عزای نور، سیاهی علم کنی

زخما اگر به خون جگر، لقمه تر کنم
شرما اگر که بعد من‌ات این ستم کنی

کارون که منت از دو سه شاشو نمی‌کشد
باید جنازه‌های خودت را بلم کنی

باید که راست بایستی به پای مرگ
رقصی برای هَلپزه‌ک‌هی دالگم کنی

سرچوپی‌ام بگیر و برق‌صا که یار را
در روزگار قحطی "من" محتشم کنی

«رقصی چنین میانه‌ی میدانم آرزوست»^۱

شعر از من‌ات

برقص

که باید جنم کنی

باید جنم کنی و همین خاک مرده را

^۱. از مولانا



با خنده‌های خیس خودت زیر و بم کنی

شاعر که پای مرگ مدارا نمی‌کند
دردا الف به حلقه‌ی این دار، خم کنی:

از آکلاد سایه‌ی ابری سپید را

از دال‌ها شواهدی از ناپدید را

از میم وازگون شبجی ناامید را

احضار می‌کنم که پس از نام کوچکت / پسوندی از ضمائر دیگر بیاورم

شاید هزارسال پس از شعرِ فارسی

در انتهای جمله کنارت برویم و

سر در بیاورم:

شوقی که در قوافی برگرد هست و درد

با «بی‌سب» چه می‌کند و «خواب‌های گنگ»؟!!

ماهی سیاه کوچک این قصه با «نرو»

یا ناخدا به ذلتِ «برگرد توی تنگ»؟!!

با من بیا به نیمه‌ی تاریک خنده‌هام

با من که شاعرانه‌ی سنگ و پرنده‌هام

آتش‌فشانِ سینه‌ی دریاونده‌هام

وقتی که می‌تپیدمت و می‌گداختم

نام تو را میانه‌ی خونابه‌گاهِ دخترانِ لر هم لهجه با هِناسه‌ی آخر شناختم

با من بیا به شاعرِ شعری که سوختم

...اما نساختم:

«خیزید و یک دو ساغر صهبا بیاورید

ساغر کم‌است یک دو سه مینا بیاورید

مینا به کار ناید؛ کشتی کنید پر

کشتی کفاف ندهد؛ دریا بیاورید

ما را اگر به جام سفالین دهید می

خاکش ز کاسهٔ سر دارا بیاورید»^۲

هر گردشش به یاد خدانور، رکعتی

در خون وضو گرفته و برجا بیاورید

تنهاخوری به اهل خلیج حرام باد!
دلوار بر مزار بخارا بیاورید

از پنج شیر تا به سنج ندا دهید
مسعود را به مجلس ژینا بیاورید

در مارزاد معرکه گیران بی بخار
از مارها غریب ترم؛ ما بیاورید

آیا کجاست اول آبان؟ سلیمه را
از ماهشهر سوخته آن جا بیاورید

شایسته ایم شاد برقصیم و کورباش
هر خنده نام حضرت نیکا بیاورید

آری به نام نامی مادر صبور باش
یاران!

سیاه نامه‌ی ما را بیاورید

جرمی به جز محبت و غیرت نداشتیم
خاکم بقای موی تو!
...بالا بیاورید!

